

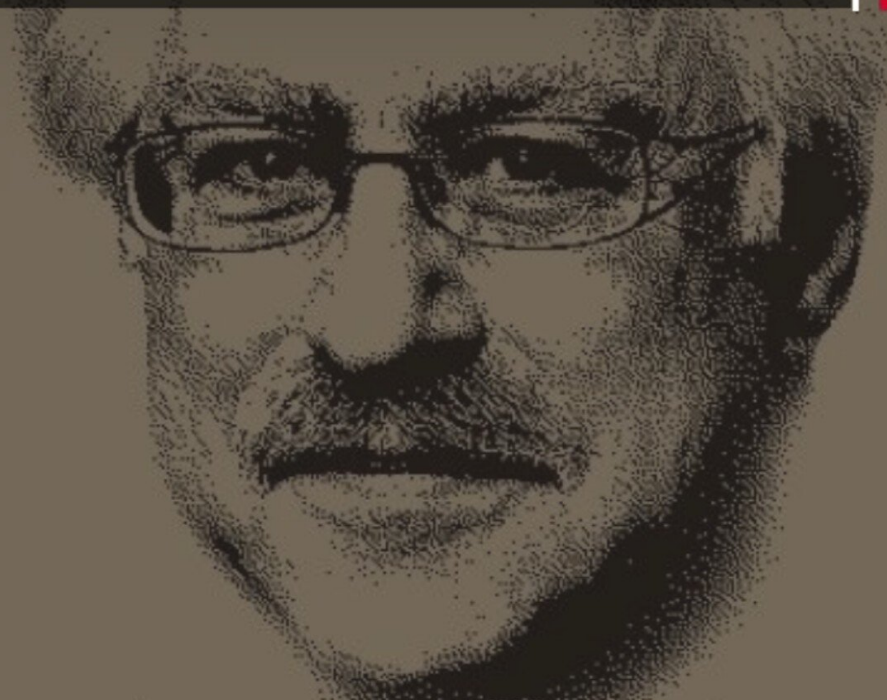
چرا طباطبایی متفکر توسعه نیست؟

نکته‌هایی همچنان تازه در «روایت جواد» طباطبایی
از «مسئله‌ی توسعه» ایران

قدیر نصری



نامۀ
سیک



روایت جواد

روایت سید جواد طباطبایی از مسئله توسعه در ایران

روایت جواد

روایت سید جواد طباطبایی
از مسئله توسعه در ایران

نویسنده: عارف مسعودی

زیر نظر: محسن رنائی

نکته‌هایی همچنان تازه در «روایت جواد» طباطبایی از «مسئله‌ی توسعه» ایران

چرا طباطبایی متفکر توسعه نیست؟

نامه
سی

روز دوشنبه ۱۹ آبان ۱۴۰۴، به ابتکار مجموعه‌ی «پویش فکری توسعه»، برنامه‌ی رونمایی از کتاب روایت جواد؛ روایت سید جواد طباطبایی از مسئله‌ی توسعه در ایران، در «کافه تاریخ» برگزار شد. کتاب مذکور دوازدهمین کتاب مجموعه‌ی پویش فکری توسعه است که راه و رسم نیل به توسعه را از اندیشمندان معاصر ایران می‌پرسد و در اقدامی شایان تحسین، آن را منتشر می‌کند. نویسنده‌ی کتاب مربوط به دکتر طباطبایی، دکتر عارف مسعودی است که روایت طباطبایی از توسعه را در قالب ۱۵۰ صفحه قلمی کرده است. در این جلسه، ابتدا نویسنده‌ی محترم، سخن مرکزی و چکیده‌ای مفید از کتاب را بیان کرده است. در ادامه، دیگر سخنران محفل، آقای دکتر احمد بستانی، در خصوص اهمیت اندیشه‌ی طباطبایی و وجوه فنی کتاب دکتر مسعودی توضیحات ارزشمندی ارائه کرد. اینک آنچه در ادامه می‌خوانید متن بازنگاری‌شده‌ی سخنان قدیر نصری است که از سوی خودش تنظیم و مخصوصاً به مجله‌ی سیاست‌نامه سپرده شده است.

عصاره‌ی کتاب «روایت جواد»

اصولاً نخستین گام در واریسی ارج یک اثر، تشریح سخن مرکزی آن است. به زبان مسعودی، جواد طباطبایی نیم قرن جهد کرد تاریخ خودآگاهی ایرانیان را تدوین کرده و بایدها و نبایدهای پیشاروی ایران برای رهایی از انحطاط چندصدساله را به لسانی فلسفی بیان کند. طبق بخش اول کتاب، طباطبایی معتقد است نباید سنت را ایدئولوژیک و تابو یا منسوخ دید؛ همچنین، نباید که

قدیر نصری

دانشیار دانشگاه خوارزمی

nasrister@gmail.com



فلسفه‌ستیز بود و با رویکردهایی چون جامعه‌شناسی و امثالهم به تفحص در تاریخ ایران پرداخت. باید اذعان کرد که اساس غرب را نمی‌شناسیم و گرفتار غرب‌زدگی مضاعفیم و راه‌هایی را به جای اندیشیدن در مبانی تجدد، در به هم زدن مناسبات سیاسی جسته‌ایم که البته همگی عقیم و سبب‌سوز توسعه بوده‌اند.^۱

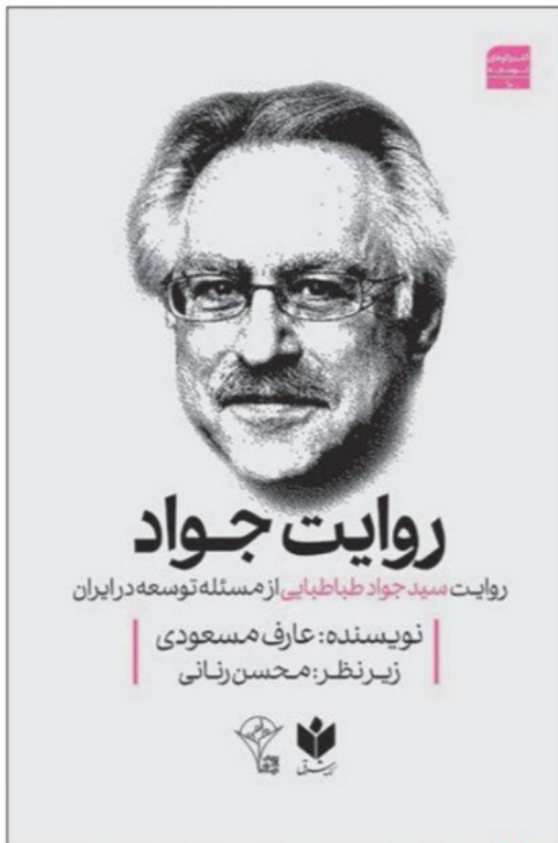
نویسنده‌ی کتاب، عناصر سلبی - اجتناب از ایدئولوژیک دیدن سنت، امتناع از فلسفه‌ستیزی و سیاست‌زدگی، و نیز جهل به غرب - را تحت‌عنوان «توسعه در شرایط امتناع» نام‌گذاری می‌کند و در ادامه یعنی در بخش دوم کتاب، از توسعه در شرایط امکان‌سخن گفته و باید‌های ایجابی - نظیر تدوین نظریه‌ی ایران بزرگ فرهنگی، تأسیس دانشگاه ایرانشهر که معطوف به تدارک علم توسعه برای ایران باشد، الهام‌گیری از انقلاب بزرگ مشروطیت به مثابه‌ی آغاز پایان خودکامگی در ایران - توسعه از نگاه طباطبایی را تشریح کرده است. با مطالعه‌ی این دو بخش، خواننده به‌نیکی درمی‌یابد که برای نیل به توسعه، از چه موارد باید احتراز و به چه عناصری باید اعتنا کرد. گفتنی است در انتهای کتاب، گفت‌وگوی مفیدی با سه تن از آشنایان به افکار دکتر طباطبایی - دکتر احمد بستانی، آقای احسان هوشمند و دکتر سیدحسین نصر - صورت گرفته که حاوی نکته‌های مهمی، به‌خصوص در سخنان دکتر بستانی، است. این گفت‌وگوها، یادآور مجموعه مجلدات «کتابخانه‌ی فیلسوفان زنده» یا The Library of Living Philosophers است که از قضا یکی از آن مجلدات بیش از هزارصفحه‌ای آن به «فلسفه‌ی سیدحسین نصر» اختصاص دارد. مجموعه‌ی «کتابخانه‌ی فیلسوفان زنده» از فیلسوف منتخب زنده دعوت می‌کند تا سلسله سخنرانی‌های در باب افکار و ایده‌هایش ایراد کند و در ادامه از چندین فیلسوف هم‌تراز یا پژوهنده در باب سخنران، دعوت به نقد و واریسی می‌شود. این سلسله سخنرانی‌ها از سال ۱۹۳۹ آغاز شده و تا همین اواخر ادامه داشته است. از جمله مدعوین این برنامه‌ی ارزشمند می‌توان به جولیا کریستوا در سال ۲۰۲۰، امبرتو اکو در سال ۲۰۱۷، ریچارد رورتی در سال ۲۰۱۰، سیدحسین نصر در سال ۲۰۰۰، پل ریکور در سال ۱۹۹۵ و بسیاری دیگر اشاره کرد.^۲ رسم کتاب روایت جواد در نظرپرسی از پژوهندگان آشنا به بحث، یادآور کار دانشگاه ادینبورو در اسکاتلند و پروژه‌ی «کتابخانه‌ی فیلسوفان زنده» بوده و شایان تحسین است. حال که سخن از تحسین شد، لازم و ضروری است به دیگر نکات مثبت کتاب اشاره کنم؛ روایت حرفه‌ای و تیتراگذاری غنی و توضیح‌دهنده‌ی متن، آشنایی بی‌واسطه نویسنده با طبع و نظر طباطبایی در طول دوران حیات، سابقه‌ی تحصیل و تحقیق صاحب اثر در اندیشه‌ی سیاسی و مشروطه‌پژوهی و بالاخره گفت‌وگوی نویسنده با افراد مرتبط و متخصص در موضوع، مانند احمد بستانی، همگی ارج و رتبه‌ی اثر را ارتقا داده و آن را از تحقیقات انفرادی و نظرهای بی‌مباحثه متمایز می‌کند.



سنجش ارج و اعتبار اندیشه‌ی طباطبایی در اثر عارف مسعودی

من به‌عنوان یک دانشگاهی و برخلاف بسیاری، نه مرید کسی هستم و نه مخرب او. پرستشگران متأسفانه باب تأمل را می‌بندند و از توالی فاسد تقدیس و کیش شخصیت بی‌اطلاع هستند؛ تخریب‌گران نیز همین‌طور. اینان، مغرضانه، مقام بی‌بدیل طباطبایی در مسئله‌شناسی و تأسیس‌گری را انکار می‌کنند و حواشی نگاه طباطبایی را به کلیت افکار بسیار مهم او در باب مسئله‌ی ایران تسری می‌دهند. بعد از سی سال آشنایی و مطالعه‌ی متاملانه و چندباره‌ی آثار طباطبایی، به نظر می‌رسد لازم است ماهیت و نیز دلالت‌های افکار جواد طباطبایی را به سیاقی علمی و مبتنی بر ادله‌های نظری و شواهد عینی مورد ارزیابی قرار داد که در سطور پیش رو می‌کوشم به مناسبت انتشار کتاب حاضر به مواردی از آن‌ها اشاره کنم.

۱ طباطبایی متفکر توسعه به معنای متعارف کلمه نیست



برخلاف انتظار عزیزان مجموعه‌ی پویش توسعه و آنچه روی جلد کتاب درج شده است، دغدغه‌ی طباطبایی، توسعه به معنای افزایش جی‌دی‌پی ایران یا کاهش تورم و بیکاری و یأس و بیماری نبود. در عوض، دکتر طباطبایی به عنوان یک زوال‌پژوه و اندیشه‌مند بحران، در پی تأسیس «حیثیت فلسفی و حقوقی» برای کشور بود تا در پناه آن حیثیت و منظر، ایرانیان بدانند در کجا ایستاده‌اند. عناصر متمایزکننده‌ی ایرانیان کدام‌اند و چه روندها و جریان‌هایی به مثابه‌ی راهزن، سد راه ایران شدند. لذا، توسعه به معنای امروز، می‌تواند از توابع بحث طباطبایی باشد؛ چون مسائل مهم‌تری (مانند بقای استراتژیک و شناخت منافع ملی و مصالح عمومی) هستند که اهمیت بیشتر دارند و اولی‌تر هستند. اهمیت این نگرش هنگامی هویدا می‌شود که اندیشه‌های رقیب طباطبایی در دهه‌های اخیر (مثلاً هواداران امت‌گرایی یا جهان‌گرایان یا قوم‌گرایان و ... را در نظر بگیریم.

۲ مسئله‌ی بنیادین طباطبایی، ضرورت

آگاهی از پایه‌ها و مبانی تجدد و دنیای جدید است

به‌زعم طباطبایی، تجدد با تمام نهادها (مانند دانشگاه و پارلمان) و الزاماتش (مثلاً ضرورت پیشرفت در درمان و دفاع از میهن)، ما ایرانیان را دوره کرده است و ما دیگر نمی‌توانیم خود را از کمند آن خارج کنیم و نسبت به ماهیت و پیامدهای آن بی‌اعتنا باشیم. حدود دویست سال پیش، طعم تلخ و زهر دردناک بی‌اطلاعی یا بی‌اعتنایی به تجدد را به‌وضوح در جریان جنگ‌های روس چشیدیم و این روند همچنان ادامه دارد. عمیق که می‌شویم، می‌بینیم عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و پیمان‌های شرم‌آور دیگر، نتیجه‌ی سال‌ها تعطیلی فکری و افسردگی فلسفی بوده است. حمله‌ی روس‌ها حجاب غفلت و جهل را کنار زد و شاه و مردم و مراجع ایران آن روزگار علناً دیدند که هیچ راه و پناه و رفاهی ندارند. عجیب این‌که همان روند تا اکنون نه‌تنها ادامه یافته بلکه راه‌هایی از تگناها، بس تنگ و پر از جنگ و تخته‌سنگ‌هاست. به سخن دیگر، گویی بن‌بستی که عباس عراقچی از آن سخن می‌گوید شباهت بسیاری با بن‌بست عباس میرزا دارد! این تداوم درماندگی، ما را دعوت به تفحصی بیشتر و عمیق‌تر می‌کند تا از توصیف‌های جامعه‌شناختی یا از توهمات ایدئولوژیک فراتر رفته و دوباره مانند عباس میرزا پرسیم که واقعاً چرا این‌گونه شدیم؟! طرح چنین پرسشی نه‌تنها عار نیست بلکه آغاز بحران‌اندیشی و چه بسا آغاز پایان یک مسیر نادرست است. در نگاه طباطبایی، تجدد را نه می‌توان به سیاق بنیادگرایان انکار کرد و نه می‌توان آن را به رسم

عرب‌های حاشیه‌ی جنوب خلیج فارس اجاره کرد. آن را فقط باید شناخت و چنین شناختی یک مسئله‌ی فلسفی و اندیشگی است نه جامعه‌شناختی، الهیاتی و سیاسی.

«دگر»های فعال و گسترده‌ی فکر طباطبایی

۳

همان‌گونه که گفتیم طباطبایی برخلاف کسانی چون ریچارد رورتی که مشی فلسفی و جست‌وجوی حقیقت را نه تنها راه که چاهی می‌شمارند که نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه با إغلاق و بحث‌های کلی و انتزاعی و بی‌فایده، خود به مانعی در برابر زندگی واقعی مردم بدل شده^۲، بر آن بود تنها راه معتبر و توضیح‌دهنده برای درک بحران امروزین و چندصدساله‌ی ایرانیان، تأملی فلسفی در چند و چون راهی است که طی کرده‌ایم و تا این تأمل به سیاق فلسفی نباشد نخواهیم دانست که چرا سنت ما متصلب شده، دانشگاه ما عقیم شده و روشنفکران ایرانی گرفتار جهل مرکب شده‌اند. جواد طباطبایی حاصل این تأمل و تفحص فلسفی را تأسیس راهی ملی، فرابخشی و معطوف به کلیت ایران می‌داند که همه‌ی ایرانیان را در بر می‌گیرد. اما این کل‌گرایی و تعریف غایتی برای دولت و نیز تلقی ایران به مثابه‌ی موجودیتی متمایز در دنیا و منطقه، موجب ظهور دگرهایی شده است که کل‌گرایی، گذشته‌اندیشی، دولت‌باوری، ملی‌گرایی و رویکرد غیردموکراتیک — در معنای متعارف آن — را نقادی و در قالب‌های متنوع زیر صف‌بندی کرده‌اند:

- چپ‌ها: طباطبایی را منادی محافظه‌کاری و ملی‌گرایی و نافی حقوق جامعه و طبقات فرودست می‌شمارند.
- فلسفه‌ی تحلیلی‌ها: کل‌گرایی هگلی و به طور کلی علاقه‌ی طباطبایی به فلسفه‌ی قاره‌ای را متضمن نوعی



نامه
سپ

- فاشیسم و دولت مطلقه و تمامیت خواه می‌پندارند.
- توسعه‌گرایان لیبرال و اقتصاد جهانی: این دسته معتقدند اندیشه‌ی طباطبایی، اغلاق و ادعاهای بی‌وجهی دارد و تجربه‌ی جهانی توسعه معطل افکار او در شناسایی مبانی توسعه و تجدد نمی‌ماند.
 - هواداران حقوق بشر: نگران سیطره‌ی دولت یک‌دست، پاک‌دین، تک‌زبان، یکسان‌ساز، جنسیت‌زده و مسلط زیر لوای امر ملی و مفاهیم کلی مشابه هستند.
 - ناسیونالیست‌های مدنی و افراطی: از آن‌جا که دکتر طباطبایی بین اندیشه‌های خود با رویه‌های متعارف در مورد ناسیونالیسم مرکزیتی کرده و تصریحاً گفته است که من ناسیونالیست و حتی سلطنت‌طلب به معنای متعارف و مشهور این روزها نیستم، مجموعه‌ای از میهن‌دوستان و نیز هواداران کنش سیاسی از ایشان فاصله گرفته‌اند. استدلال اینان آن است که طباطبایی را نظریه‌پرداز گذر از جمهوری اسلامی به ایران یا پیشوازی فکری پروژه‌ی گذر از نظام ولایت به سلطنت می‌شمردند.
 - اصلاح‌طلبان و دموکراسی‌خواهان: دسته‌ای دیگر از متفکران و نیز کنشگران سیاسی، با مشاهده‌ی اعتبار غیرقابل انکار بحث و فحص‌های طباطبایی، در پی طرح این پرسش برآمدند که نگاه او در خصوص مشروطیت اختیارات حاکم به رضایت حاکم را ارزیابی کنند و به محض مشاهده‌ی عدم موضوعیت دموکراسی در پروژه‌ی او، به شعبه‌ی دیگری از دگرهای طباطبایی بدل شده‌اند.
 - بنیادگرایان: در نگاه این دسته، بی‌اعتنایی و توهین و تشرهای طباطبایی به خلافت و ولایت، بسیار وافر و آشکار است؛ به گونه‌ای که می‌توان مغز پروژه‌ی طباطبایی را «پی‌ریزی شالوده‌ای فلسفی» برای نظامی «غیرملتزم به جهازات دیانت» به معنای شریعت‌گرایانه‌ی آن نامید. طبعاً در چنین برداشتی، قاطبه‌ی بنیادگرایان در مقابل اندیشه‌ی طباطبایی صف‌بندی می‌کنند. حتی برنامه‌ی اخراج طباطبایی از دانشگاه تهران هم اقدامی بر اساس همین تلقی بوده است.
 - روشنفکران دینی: شاید بتوان این بلوک را سیبل مهیا و همیشه‌حاضر تیر و ترکش‌های طباطبایی طی دو دهه‌ی اخیر نامید. کمتر اثری از طباطبایی می‌توان دید که در آن نیش و کنایه‌ای به روشنفکران و به‌خصوص نوع دینی آن — نظیر علی شریعتی، جلال آل‌احمد، عبدالکریم سروش و دیگر همفکران وی — نباشد. طبعاً این صنف از متفکران، هواداران و نهادهایی دارند که نمی‌توانند با طباطبایی همسو باشند.
 - کنشگران و نظرپردازان قومی: این خوشه از مخالفان طباطبایی، بیشترین حجم از نقدها و فعالیت‌ها را علیه پروژه‌ی ایران‌شهری دکتر طباطبایی نشان داده‌اند. این گستردگی دلایل گوناگونی دارد؛ اولاً برخی از هواداران گرایش‌های قوم‌گرا رسماً اعلام می‌کنند که تجزیه‌طلب هستند و اعتقادی به وجود ایرانی یکپارچه و شامل ملیت ایرانی و اقوامی متنوع در قالب جغرافیای ایران واحد ندارند و برای نشر این افکار خود، متفکران یکپارچه‌اندیش و باورمند به تمامیت ارضی را به زبانی آشکار و لحنی توهین‌آمیز مورد حمله قرار می‌دهند. ثانیاً اشارات مکرر طباطبایی به سهم حمله‌ی مغولان و ترکان آسیای مرکزی و به اصطلاح وی «غلامان ترک» در نابودی باقیمانده‌ی فکر و فرهنگ ایرانی، دستمایه‌ای برای سازماندهی تعداد پرشماری از مخالفان به‌خصوص از میان اقلیت‌های قومی شده است. ثالثاً تحولات منطقه‌ای، وضعیت حکمرانی و مشغولیت‌های فزاینده‌ی حکومت، توزیع بعضاً نابرابر فرصت‌ها و نیز دسترسی آسان و ارزان به شبکه‌های اجتماعی و اطلاعات، همگی دست به دست هم داده‌اند و حرکت‌های جداسر و گریز از مرکز را آسان، جذاب و گسترده کرده‌اند. گفتنی است به موازات بروز بحران و رکود و جمود در این سوی ایران‌زمین، رخدادها و روندهایی در جوار ایران آغاز شده‌اند (نظیر رونق نسبی ترکیه، رشد فوق‌العاده در جمهوری آذربایجان و اقلیم کردستان و عراق و دیگر کشورهای

عربی) که کفه‌ی ترازو را به نفع نیروهای گریز از مرکز تقویت کرده‌اند. این قبیل دگرها را باز هم می‌توان گسترش داد، اما این دسته‌ها هنگامی که با یکدیگر ترکیب شوند، آنگاه اندیشه‌ی طباطبایی در ابعاد فکری و استراتژیک با دشواره‌های فعالی روبه‌رو مواجه می‌شود و اندیشیدن برای ایران نمی‌تواند بدون لحاظ کردن این دگرها به سامان برسد. این جاست که ضرورت مواجهه‌ی مجتهدانه با مفاهیم طباطبایی، حتمی و فوری می‌شود. طبیعی است تقدیس طباطبایی یا توهین به او، سهل‌ترین و البته بی‌ثمرترین راه است. تحلیل و تفسیر سویه‌های ممکن، مفید، مشکل‌گشا و متناسب با سرشت و سرنوشت ایران، یک ضرورت ملی و فوری است که کتاب روایت جواد به بخشی از آن پرداخته است.

واپسین پرسش‌ها

۴

سه پرسش دیگری که ارزش طرح دارند و می‌توانند به نتایجی بنیادین ختم شوند، عبارتند از:

- تضمین عینی یا دلالت سیاسی اندیشه‌ی دکتر طباطبایی چیست؟ به سخن روشن، اگر قرار باشد استوار بر افکار طباطبایی، نظامی برپا شود، اسم آن نظام چیست؟
- وقتی که طباطبایی، به سیاقی هگلی، از ضرورت به سخن درآوردن سنت و شکنجه‌ی گذشته با هدف استخراج راهی برای اکنون و دگرگون کردن سنت سخن می‌گوید، آیا منظور وی از این گنجینه‌ی سنتی، همه‌ی سنت‌هاست یا بخش‌های غیردینی آن؟ به عبارت دیگر، اگر گروهی، سنت‌های شریعت‌پایه را تنها راه برای رهایی از تنگناهای فعلی عَلم کنند و گروهی دیگر به سنت‌های عرفی مندرج در سیاست‌نامه‌ها گرایش داشته باشند، معیار انتخاب آن‌ها یا ترجیح یکی بر دیگری چیست؟
- حال که ایرانیان وارث رسم‌های درخشان حکمرانی بوده‌اند و تاریخ قدیم آن‌ها، حامل و واجد عناصری از دنیای جدید بوده - مانند مفهوم ملی یا اصالت امر عمومی که دکتر طباطبایی به‌دقت در آثارش تشریح کرده - چه تدبیری می‌توان اندیشید که اندیشه‌ی ایران‌شهری در پرداختن به مسئله‌ی ایران، اندیشه‌ای روزآمد (و نه گذشته‌اندیش و سلفی) و فیصله‌بخش (به بحران‌های متنوع و انباشته‌ی کشور) قلمداد شود؟ ترسیم مرز بین این دو، صرافت و فراست دقیقی می‌طلبد. به تعبیر خود طباطبایی، گوهرشناسی لازم است تا قطعات جواهر را به گونه‌ای استادانه کنار هم بگذارد تا الماسی دارای اضلاع متوازن و متقارن و هنری، عرضه کند. 

نام‌ها
سی

پی‌نوشت‌ها

۱. مسعودی، عارف، روایت جواد: روایت سید جواد طباطبایی از مسئله‌ی توسعه در ایران، تهران: کتاب شرق، ۱۴۰۴، ص ۷۵.
2. Lewis Hahn, Philosophy of Seyyed Hossein Nasr, (The Library of Living Philosophers), 2001, Available in <https://www.amazon.com/Philosophy-Seyyed-Hosseini-Library-Philosophers/dp/0812694147>.
3. Rorty, Richard, Pragmatism as Anti-Authoritarianism, Harvard university press, 2021.

از همین نویسنده

سنت و سیاست. شماره‌ی ۶. دی ۱۳۹۵. صفحات ۲۲۲ تا ۲۲۶
از فقه خون تا جهاد ناکیه. شماره‌ی ۱۷. خرداد ۱۴۰۰. صفحات ۵۲ تا ۶۰
افول علم سیاست در ایران. شماره‌ی ۲۱. نوروز ۱۴۰۱. صفحات ۳۹ تا ۴۴
ما چگونه نیستیم؟ شماره‌ی ۲۵. نوروز ۱۴۰۲. صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۳
میراث ملی طباطبایی. شماره‌ی ۲۶. بهار ۱۴۰۲. صفحات ۷۲ و ۷۳
ارغوان تنها. شماره‌ی ۲۷. تابستان ۱۴۰۲. صفحات ۳۲ تا ۳۵
فراسوی آزادی. شماره‌ی ۳۳. زمستان ۱۴۰۳. صفحات ۳۴۳ تا ۳۴۸